

بسم الله الرحمن الرحيم

پرورش، تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان

بخش اول: بخش اول. آمادگی برای فرزندآوری

بخش دوم: موضوع تعهد، مسئولیت و وظیفه والدین

بخش سوم: بنای خانواده بر ساختمان پرورش، تعلیم و تربیت

دکتر فرهنگ هلاکویی

بخش اول. آمادگی برای فرزندآوری

صفات و ویژگی های انسانی از طریق نظام و سیستمی به عنوان ژن به انسان یا به کودک انسانی منتقل می شود اما طبیعت با رعایت چند قاعده و قانون شرایطی را فراهم کرده است تا ما بتوانیم فرزندان بهتر داشته باشیم.

اما در جهان طبیعت به خصوص در حیوانات دوغریزه سبب می شود که بزرگ کردن و یا نگهداری از فرزند به راحتی صورت بگیرد، یکی از این غرایز، غریزه جنسی است که نر و ماده را به سمت هم می کشاند و دیگری غریزه مادری است که در بیشتر موجودات سبب می شود که مادر از فرزندش و در برخی از موارد جنس نر از فرزندش نگهداری کند.

اما در مورد انسان، انسان دارای غریزه (به مفهوم حیوانی یا دارای مکانیزمی که خودکار، ناآگاه، مسلط خادم و پاسدار نوع آن موجود باشد) نمی باشد. به عبارت دیگر انسان دارای کشش ها و یا سوانقی هست که زندگی او را به این سمت و آن سمت می کشاند اما به مفهوم غریزه آنچه در حیوان گفته شد در او نیست، نه غریزه جنسی در انسان هست و نه غریزه مادری.

کشش و تمایلی جنسی در حالت عادی و طبیعی در میان انسانها اعم از مرد و زن وجود دارد و تمایل، محبت و آمادگی از نظر درونی و محیط اجتماعی برای مراقبت از کودک وجود دارد اما آنچه را که نام غریزه در دنیای حیوانات بر روی رفتاری که از حیوان دیده می شود می توان گذاشت، در انسان وجود ندارد.

پس بنابراین کودک انسانی با پدر و مادری که دارای غریزه پدری و مادری هستند بزرگ نمی شود. از جانب دیگر کودک انسانی زود و یا شاید بتوان گفت نارس به این دنیا می آید، به طوری که چون کودک انسانی به این جهان پا می گزارد شاید یکی از ضعیف ترین، حقیرترین و محتاج ترین موجودات است، تا آنجا که اگر مورد مراقبت خارجی قرار نگیرد مرگ او قطعی است.

اما شاید باید مادر ۱۶ تا ۱۷ ماه بیشتر فرزند خود را نگه می داشت تا در وقت تولد کودک انسانی امکان حیات و زندگی را پیدا می کرد. اما اگر قرار چنین می بود وزن این کودک آن چنان می شد که مادر را از این که بتواند بر روی پای خود بایستد و زندگی کند دور می کرد و او ناچار باید به صورت چهار دست و پا در می آمد و چون چنین چیزی برای میلیونها و یا صدها هزار سال پشت سر گذاشته شده بود ناچار کودک انسانی زودتر از حد معین به دنیا می آید و مشخص است که احتیاج به نوعی از مواظبت دائمی و همیشگی دارد. فمادر به تنهایی از عهده این کار بر نمی آید به این علت که با توجه به حاملگی بعدی و شیردادن فرزند و یا ناتوانی در دادن شیر به فرزندش که در طول تاریخ یکی از بزرگترین عوامل مرگ و میر کودکان بوده است.

مراقبت از کودک به این سادگی ها صورت نخواهد گرفت لذا کمک پدر لازم است و این بخاطر آن است که شاید در محیط های اجتماعی شرایط و زمینه هایی پیدا شده است که خانواده انسانی برخلاف موجودات فقط با تولید مثل آغاز نشده است و یا بعد از پایان حاملگی و یا تولد بچه پایان نمی پذیرد بلکه زن و مرد در تمام مراحل بزرگ شدن فرزندشان در کنار هم هستند.

از نظر جامعه شناسی انگیزه اساسی و علت آنکه ما با خانواده به صورت بلند مدت روبرو هستیم مواظبت و مراقبت از کودکان بوده است.

از طرف دیگر میل جنسی که در بیشتر حیوانات موسمی و فصلی است و برای مدتی کوتاهی در سال خود را نشان می دهد و سپس کنار می رود اما چون به انسان می رسد بعد از سن بلوغ دائمی و همیشگی است و بنابراین از نظر ارتباطات جسمی و جنسی و بدون تردید در مرحله اوج و کمالش محبت و عشق بهانه دیگر و یا دلیل بهتری برای ماندن و بودن اعضای خانواده در کنار هم را فراهم می کند.

به همین جهت است که شاید بتوان گفت در هیچ موجود دیگری نه تنها پدر و مادر در طول مدت بزرگ کردن فرزند در کنار هم نیستند، تنها موجودی که پدر بزرگ و مادر بزرگ یا حتی پدران و مادران آنها به نوعی در پرورش و تعلیم و تربیت نوزادان و کودکان دخالت می کنند، درخصوص انسان است.

و این نکته بسیار با اهمیت است که زمینه ای را برای نه تنها برای تشکیل خانواده که نظام خویشاوندی، قوم و قبیله فراهم کرده است، و در نتیجه انسانها به دور هم جمع شده اند ولی شاید محور و مرکز اساسی موضوع تولید مثل و بزرگ کردن کودکان در طول تاریخ بوده است.

و البته مشخص است که با چنین ترکیبی زمانی که به نقاط مختلف دنیا نگاه می کنیم به خصوص زمانی که به شرایط اقتصادی و اجتماعی نگاه می کنیم می بینیم که انواع مختلف خانواده و نظام خویشاوندی فراهم آمده است.

و به همین جهت است آنچه که نظام خانواده ما یا محیط فرهنگی ما است چه بسا ۰.۵٪-۱.۰٪ نوع یا انواع خانواده ای است که ما در جهان هم اکنون می شناسیم و یا در طول تاریخ داشتیم.

به همین جهت است که در این خانواده ها مسائل برتری و امتیاز پدر و مادر نه تنها در ارتباط با فرزندان که در محیط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز فراهم آمده است و ما را با انواع سالارها روبرو کرده است، مرد سالاری، پدرسالاری، مرد تباری (به این معنا که تبار و خویشاوندان پدر مهمتر هستند) پدر بومی (منطقه زندگی آینده بعد از ازدواج در منطقه بومی پدر خواهد بود) و یا برعکس آن؛ مادر سالاری، زن سالاری، مادر تباری و مادر بومی.

اما می دانیم که در طول تاریخ حتی در جوامع مادر سالار معمولاً به این معنا نبوده است که زنان بر مردان برتری داشتند بلکه به این معنا بوده است که خویشاوندان زن یعنی تبار زن اهمیت و ارزش بیشتری داشته اند یعنی در این جوامع دایی مهمتر از عمو بوده است و معنای آن برتری زن بر مرد نبوده است و اگر احتمالاً جوامع مادر سالاری را مطالعه کنیم خواهیم دید که در این جوامع نقش زن از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده است به هر حال امروزه می دانیم که نوع سالم و کامل خانواده خانواده هسته ای یا خانواده ای که یک زن و مرد در آن حاضرند و در آن شرکت می کنند.

خانواده هسته ای که شامل پدر، مادر و فرزندان است.

در حالیکه عشق و محبت و رابطه و دوستی همه گونه بین اعضای خانواده و خویشاوندان وجود دارد اما واحد خانواده و مخصوصاً محل زندگی آنها به صورت پدر و مادر و فرزندان است این نوع خانواده است که به زن و مرد اجازه می دهد با نزدیک شدن به هم با برابری و به گونه ای همکاری و یاری شرایط تازه ای را که متناسب با دنیای امروز هست، فراهم کند و از جانب دیگر این فرصت و امکان را فراهم می کند که سالم ترین و بهترین نوع کودک انسانی به وجود آید به این معنا که می دانیم حداقل در ۱۸ یا ۲۰ ماه اول کودک احتیاج به یک نفر مراقب دائمی دارد و دیگرانی که به او کمک می کنند.

به بیان دیگر شاید بتوان گفت: پدر باید از مادر مراقبت کند و مادر از فرزند حتی دخالت پدر و یا نوع رابطه دیگر پدر با فرزند مفید نخواهد بود به این معنا که اگر کودک انسانی در ۱۸ ماه اول با یک دستی و یکنواختی بزرگ نشود و تنوع رفتار و ارتباط را داشته باشد از گیجی و گمی برخوردار خواهد شد که می تواند اعتماد و ایمان اش را به خود و یا دیگران از بین ببرد و بنابراین اگر حتی پدری قصد کمک به همسر خود را داشته باشد (که باید چنین باشد) باید به گونه ای عمل کند که مادر در ارتباط با فرزند خود عمل می کند به بیان دیگر با نوع دیگری از اصول آموزش و پرورش و تعلیم و تربیت فرزند خود را روبرو نکند.

پس در چنین شرایط و وضعیتی است که ما می توانیم فرزند سالمی را داشته باشیم که در ۱۸ یا ۲۰ ماه اول فقط در کنار مادر و یا کسی است که از او مراقبت می کند و بعد از آن با همکاری پدر و مادر هر دو آنچه را که باید انجام بدهند انجام خواهند داد و در این خانواده دیگری نقشی، وظیفه ای، مسئولیتی و تعهدی فراسوی کمک و یاری نخواهد داشت به این معنا که در جهت پرورش و تعلیم و تربیت عقیده، نظر و راه و روشی را ارائه بدهد که مخصوصاً با راه و روش پدر و مادر مخالف باشد به بیان دیگر امروز کودک

انسانی وقتی از سلامت روانی برخوردار است که در آغاز فقط مادر و سپس پدر و مادر و دیگر هیچ در زندگی او و در کار او دخالت داشته باشند اما بعد دیگران هماهنگ و همراه با پدر و مادر نقش خودشان را به عنوان معلم و مربی و یا محیط اجتماعی انجام می دهند ولی همچنان پدر و مادر تعیین کننده سرنوشت و چگونگی تعلیم، تربیت و پرورش فرزندان شان خواهند بود.

به همین جهت است که امید من این است که این تصور که برخی از اوقات برای ما پیدا می شود که ما در دوره ای زندگی می کردیم که فرهنگ ما غالب بوده است و امروزه با نظام های تازه به دنبال فرهنگ من و فقط من هستند با این چنین توهمی خود را درگیر نکنیم زیرا در طول تاریخ از آنجا که منی وجود نداشته فرهنگ مائی هم وجود نداشته است بلکه فرهنگ آنها یا دیگران بوده است ما در جوامعی بزرگ شدیم که حتی پرورش، تعلیم و تربیت کودکان و جوانان خوشبختی، سلامت و سعادت آنها منوط و موکول و به موافقت، به رضایت و به نظری بوده است که دیگران درباره فرزندانمان داشته است تا آنجا که متاسفانه برخی از ما تا آنجا پیش رفتیم که ترجیح می دهیم بدبخت باشیم اما مردم ما را خوشبخت بدانند تا اینکه خوشبخت باشیم و مردم ما را بدبخت بدانند در یک چنین نظامی سخن از فرهنگ ما و همه بودیم بدون تردید واقعیت ندارد.

مساله این است دیگران بودند که مهم بودند نظر آنها، قضاوت آنها، حرف آنها و رفتار آنها و در یک چنین شرایطی ما سخنی از جامعه و یا فرهنگی مبتنی بر ما نداشتیم آن زمانی که من ها به فردیت و هویت خود برسند آن زمان است که امید وجود دارد که در آن زمینه هایی که باید به سمت فرهنگ و جامعه ای که مبتنی بر ما و مبتنی بر همکاری و عشق، محبت، دوستی و صمیمیت است حرکت کنیم.

حال با توجه به این مساله، اشاره ای برای حاملگی و داشتن فرزند می کنیم. شما می دانید که متاسفانه به دلیل ویژگی های روانی و شرایط و محیط اجتماعی بسیاری از ما کالا و یا متاع ازدواج نیستیم به این معنا که برای زندگی یا هیچ کس آماده نیستیم. ما نه تنها با پدر و مادر و یا خواهر و برادر خود، حتی اگر از خود ما کپی درست کنند و یا خواهر و برادر دو قلو هم نمی توانیم زندگی کنیم.

به عبارت دیگر متاسفانه بسیاری از مردم هستند که باید گفت احتمالا به دلیل آسیب کودکی و یا حوادث بعدی اصولا کالای پدری و مادری نیستند اما برتر از آن کالای ازدواج (زنی و شوهری) نخواهند بود.

علت این مساله را می توان در اینجا دید که بسیاری از ما وحشتی از عشق، دوستی و محبت داریم به این معنا که یا من در کودکی سخت به این عشق و محبت که حتما نیاز کودک است محتاج بودم و کسی چنین محبتی را در حق من نکرده است و در نهایت به این نتیجه رسیده ام که محبتی در جهان نیست، یا بهتر است که منتظر چنین محبت و عشقی در جهان نباشم.

دوم اینکه آن کسانی که مدعی عشق و محبت به من بوده اند، بیشترین آسیب و زیان را به من وارد کردند و درد و رنج اصلی من از ناحیه آنها بوده است.

و در نهایت به این نتیجه رسیده ام که نتیجه و پایان این محبت چیزی جز درد و رنج و حسرت و افسوس نخواهد بود و یا احتمالاً من به خاطر شرایطی که در زندگی دیگران دیده ام و روابط بد و نامناسبی که در بقیه خانواده ها یا خانواده خودم و یا خویشاوندان مشاهده کردم به این نتیجه رسیده ام که احتمالاً زندگی زناشویی ارزش و اهمیتی ندارد، پس کوشش برای ایجاد کردن آن حتماً اشتباه بزرگی است.

از طرف دیگر ممکن است من از آن کسانی باشم که هنوز به ثبات و قرار نرسیده ام و نقطه ای از این قرار گریخته و من را با فرار همراه کرده است تا آنجا که تنوع و تغییر در زندگی برای من اصل و اساس است و ترجیح می دهم که من در زندگی با دیگران و افراد مختلف باشم تا با یک نفر.

و روابط خودم را به صورت گسترده ای در ارتباط با دیگران قرار بدهم تا با فرد ویژه مخصوصی.

و به این خاطر است که اصولاً کالای ازدواج نیستم و بالاخره این احتمال وجود دارد که تعهد و مسئولیت و وظیفه ای را که یک فرد در زندگی زناشویی باید داشته باشد من نه قبول دارم و یا تصور می کنم که امکان و یا توانایی آن را دارم و یا احتمالاً ممکن است که اصلاً او را نخواهم.

بنابراین با توجه به این زمینه هاست که بسیاری از مردم ممکن است ترجیح بدهند که به درس، به کار، به باور و به جنبه های دیگر زندگی توجه کنند و اصولاً وقت و انرژی را برای داشتن خانواده مورد استفاده قرار ندهند.

اما همان طور که بیان شد متأسفانه افرادی هستند که با وجود آنکه ممکن است کالای ازدواج و در این بازار متاعی قابل داد و ستد باشند اما کالای پدر و مادری نیستند به این معنا که آمادگی برای پدری و مادری ندارند.

این افراد معمولاً تجربیات بسیار بدی در کودکی داشتند و از کودک و کودکی بیزار هستند و اصولاً دوران کودکی را دوران بدی می دانند که در گذشته باید به سرعت از آن خارج شد و به دنبال بزرگ شدن و خارج شدن از آن مرحله بودند.

از طرفی افرادی که به وسیله خواهران و برادرشان بزرگ شدند درباره آنها این امکان وجود دارد که به خاطر خواهر یا برادر مضطرب، کم دان، ناتوان مسئول بزرگ کردن آنها بوده است از پا درآمدند لذا فرد چنین دورانی را اصلاً دوست ندارد و یا حتی خود فرد به عنوان خواهر یا برادر بزرگ تر مسئولیت بزرگ کردن خواهران و برادران کوچکتر را داشتند و به عبارت دیگر پدری و مادری را در کودکی تجربه کرده اند به همین دلیل حوصله و آمادگی را برای داشتن فرزند ندارند.

به همین جهت است که آمار نشان می دهد که اگر حدود ۱۰٪ از زنان تمایلی به داشتن فرزند ندارند این زنان اگر فرزندان آخر خانواده مخصوصا در خانواده های شلوغ بیش از ۵ یا ۶ نفری باشند که ویژه ای از روابط را با پدر و مادر و یا خواهران و برادران خود داشته اند، تمایلی به داشتن فرزند ندارد. با وجود اینکه ممکن است به ازدواج تن دهند اما تمایلی به داشتن فرزند ندارند مگر به خاطر وجود فشارهای خارجی و یا انتظاراتی که وجود دارد.

از طرفی اگر کودکان در دوران کودکی با مرگ عزیزانشان به خصوص خواهر و برادر و یا بچه های فامیل روبرو شده باشند نیز ممکن است که تمایلی به داشتن فرزند نداشته باشند. و گروه دیگری به خاطر اعتقادات و باورهایی که درباره فرزند و بزرگ کردن آن دارند مایل نیستند فرزندی داشته باشند زیرا به دنبال مرد و زنی ویژه کودکی استثنائی و شرایط و موقعیتی کاملا غیرواقع بینانه می گردند، بنابراین چون چنین محیط و شرایطی را فراهم نمی بینند احتمالا مایل به ازدواج و یا داشتن فرزند نیستند.

از طرفی برخی از مردم به دلیل داشتن نگاه فلسفی که جهان را پوچ و بیهوده و رفتار انسان را عبث می دانند معتقد هستند که چرا انسان باید در چنین دنیای خالی موجود تازه ای را بیاورد. و عده ای دیگر چون جهان را پر از وحشت و گرفتاری می دانند به این نتیجه رسیده اند که در چنین دنیای پر از خرابی و فساد چرا و چگونه انسان عزیز خود را بیاورد.

در اینجا باید به یک نکته توجه ویژه ای داشت که برخی از افراد که وانمود می کنند که عاشق بچه ها هستند به گونه ای که حتی غیر عادی با خانواده، فامیل و فرزندان آنها رفتار می کنند. این افراد ممکن است علی رغم اینکه وانمود می کنند و یا حتی خود باور کرده اند که عاشق بچه هستند اما واقعا از داشتن بچه بیزار باشند. این مکانیزم دفاعی که در کودکی به عنوان (REACTION FORMATION) می شناسیم یعنی کاملا واژگونه و دگرگونه دانستن است و یا حالی را که انسان می تواند داشته باشد، ریشه این گرفتاری است.

به بیان بهتر اگر کسی هستید که احتمالا کودکی خوبی نداشته اید و اصولا دوران کودکی شما با مسائل و مشکلات فراوانی همراه بوده است اما چنین تصور می کنید که سخت مایل به داشتن فرزند هستید، بهتر است که در این باره با فرد آگاهی مشورت کنید و مطمئن شوید که تمایل میلی حقیقی در شما است نه اینکه تنها شعاری است که ما در بیشتر زمینه های زندگی به خصوص در آنجایی که تایید و تصویب دیگران را به دنبال دارد، سر می دهیم.

بنابراین ما اگر کالای ازدواج و کالای پدری و مادری هستیم و اگر ازدواج کردیم باید شرایطی را برای آمادگی ازدواج خودمان رعایت کنیم. به این معنا که باید برای داشتن فرزند آماده باشیم. در این باره به نکاتی اشاره می کنیم:

۱- سلامت فیزیکی و روانی:

کسی که تمایل دارد پدر یا مادر شود بای سلامت روانی خود را بررسی کند و حتی در این زمینه آگاهی های لازم را به دست بیاورد.

۲- اطمینان از اینکه با همسرش و خویشاوندان خود و همسرش روابط خوبی دارد:

به عبارت دیگر آمدن بچه این روابط را به هم می ریزد و برخی از افراد را که در حاشیه بودند وارد صحنه می کند و ممکن است که مسائل گذشته و یا حتی پنهان شده را آشکار کند.

۳- توافق درباره داشتن کودک و زمان و مکان مربوط به آن:

در این باره موافقت و یا مخالفت یک طرف نمی تواند مبنا قرار بگیرد تا زمانی که هر دو با تمام وجودشان مایل به داشتن فرزند نیستند و تا زمانی که تمامی موانع برداشته نشده و تا زمانی که درباره اساس و اصول این رابطه با یکدیگر گفتگو نکرده باشند و به توافق نرسیده باشند داشتن فرزند اشتباه بزرگی است که گرفتاریهای فراوانی را به دنبال خواهد داشت.

۴- وضعیت اقتصادی:

پدر و مادر باید خاطرشان آسود باشد که امکانات مالی کافی را برای بزرگ کردن فرزند دارند در این باره خوشبختانه در شرایط عادی فرزند هزینه زیادی ندارد.

و این به معنای آن نیست که فرزند باید از نظر اقتصادی کاملاً تامین نه تنها در زمان حال بلکه برای همیشه باشد.

اما داشتن حداقل امکانات اقتصادی به خصوص با تغییراتی که ممکن است که در خانه ایجاد شود که امکان کار نکردن یکی و در برخی موارد هر دو نفر وجود دارد.

۵- آگاهی و مهربانی:

باید دانست که اساس کار تربیت دو چیز است: یکی آگاهی و دانایی و دیگری مهربانی. و درباره این دو مساله باید مطمئن شویم که به اصل آگاهی و مهربانی رسیده ایم و آمادگی برای ایجاد موجود دیگری را داریم که می توانیم با آگاهی و مهربانی شرایط برای زندگی کردن او را فراهم کنیم.

۶- داشتن حوصله و انرژی:

برخی از افراد برای خودشان نیز حوصله ندارند، و یا حتی برای کارهای ضروریشان هم با مشکل روبرو هستند و بسیاری به علت برخی از حالات روانی از انرژی لازم برای اداره زندگی خودشان هم برخوردار نیستند و با وجود چنین شرایطی حتما بزرگ کردم کودک مشکل جدی خواهد بود.

۶- داشتن وقت: بسیاری از افراد هنوز درسشان به اتمام نرسیده و یا دوره هایی را به اتمام نرسانیده اند، برخی از افراد به دلیل نوع کار و یا سفری که دارند وقت اضافی که باید برای فرزندش بگذارد نخواهد داشت

و این برای کسی که تمایل به داشتن فرزند دارد باید فرزند در اولویت و یا ترجیح اصلی زندگی قرار بگیرد به این معنا که فرزند باید برای ما اصل مقدم باشد زیرا سعادت و سلامت او کاملاً موکول به رفتار ماست.

۷- اطمینان از حمایت دیگران:

این کاری هست که به تنهایی به سامان نمی رسد و حضور افرادی که با راهنمایی و حمایتشان ما را راهنمایی کنند ضروری است و الا در برخی از موارد احساس تنهایی، جدایی و نوعی دیگری از زندگی می تواند مساله آفرین باشد.

۸- ما باید مطمئن باشیم که با تولد فرزند زندگی ما آغاز شده است و رابطه ما به طریق جدید و بهتری به وجود آمده است و زندگی ما معنا و مفهوم دیگری پیدا کرده است، متأسفانه در برخی از جوامع داشتن فرزند به معنای پایان زندگی، پایان رابطه خوب، پایان رسیدگی به خود و خود دوستی است. و این واضح است که هرگونه آسیبی در این زمینه متوجه فرزند خواهد شد، پس کسی می تواند صاحب فرزند شود که بداند زندگی به معنای برتر و بهتر آن آغاز شده است.

۹- ما هر یک به نحوی در خلق یک موجود دیگر دخالت داریم، خلق موجودی که توسط ما به عنوان پدر و مادر آغاز می شود و در ابتدای زندگی نقش ما بسیار اساسی است اما باید به او این فرصت را داد که او مخلوق خدا است خالق خودش شود، جهان را به گونه ای برای او وسیع کنیم و فرصتها را آنگونه برایش فراهم کنیم که او بتواند از این طریق به بهترین و برترین صورت ممکن خویش برسد.

بخش دوم. موضوع تعهد، مسئولیت و وظیفه والدین

آن زمان که صحبت از تعهد است معنای آن این است که من با دیگری قراری را می گذارم، برنامه ای را معین و مشخص می کنم، پیمانی را می بندم آن زمان که آن را خوب، درست و مناسب می بینم و شاید پس از گذشت زمان آن عهد و پیمان درست، خوب یا مناسب نباشد.

اما آن زمان که در چارچوب تعهد من با دیگری چنین قراری را گذاشتم همچنان باید پاسدار و نگهدار آن تعهد باشم و جز در موارد استثنائی و یا با توافق طرفین من و شما قرار نیست که تعهدی را برهم بریزیم و آن را به نوعی کنار بگذاریم.

درست مانند اینکه اگر شما خانه ای را خریدید نمی توانید سه ماه بعد آن را پس دهید و یا حتی اگر اتومبیلی را گرفتید شش ماه بعد نمی توانید آن را به صاحبش برگردانید. به جز در شرایط استثنائی. به بیان دیگر مفهوم تعهد کمی با سایر قراردادهای انسانی متفاوت است و افرادی هستند که تا زمانی پایبند به تعهد می باشند که آن تعهد برایشان مفید باشد و معلوم است که چنین قراری نامش تعهد نیست بلکه قراردادی است که همیشه من و شما می توانیم آن را لغو کرده، کنار گذاشته یا نادیده بگیریم. و معلوم است که در کار روابط انسانی، احساسی و به ویژه عاطفی و درباره بچه ها مطلقاً نمی شود بعد از آمدن فرزند قراری را که با خود، با همسر و یا با فرزند خود به گونه ای آشکار یا پنهان، بر اساس قراری نوشته شده یا ننوشته شده گذاشتیم را برهم بزنیم.

بنابراین افرادی می توانند وارد حرم و حریم ازدواج شوند که با مفهوم تعهد آشنا باشند پس اگر فردی را دیدید که در گذشته به عهد و پیمان خود که در چارچوب تعهد بوده است وفادار نمانده، احتمالاً منتظر باشید که با شما نیز چنین کند.

اما زمانی که صحبت از مسئولیت (Responsibility) که به معنای توانایی پاسخ هست می توان اینگونه تعریف کرد که مسئولیت پاسخ به نیازهای حقیقی و واقعی خود و هموار کردن راه برای دیگران است بنابراین من مسئولیتی درباره خودم دارم اما در چارچوب زندگی زناشویی و پرورش و تعلیم و تربیت کودکان، نوجوانان و جوانان من مسئولیتی دارم که برآورده کردن خواسته های آنها و پاسخ به نیازهای آنها خواهد بود و در نتیجه کسی می تواند پدر و مادر باشد که توانایی آن را داشته باشد که مسئولیتهای خود را بشناسد و آن را بپذیرد و با شادی و لذت آن را انجام دهد.

مورد سوم وظیفه است که ترجمه لغت (Duty یا Contract) است و به معنای قراری است که به نوعی از بیرون تحمیل شده است و من و شما آن را بر اساس اصول و قواعدی در چارچوب روابط فردی و یا اجتماعی پذیرفتیم و این مشخص است که اهمیت و اعتبار کمتری از مفهوم تعهد و مسئولیت دارد چرا که وقتی سخن درباب وظیفه است قاعده تحمیل شده و یا تحمل شده است در حالیکه وقتی سخن از مسئولیت است از درون من آمادگی خود را به جهت قبول کاری اعلام کرده ام و اگر در چارچوب تعهد است آن را اعلام کرده ام و این تعهد را برای همیشه جز در موارد استثنائی نگه می دارم.

پس زمانی که صحبت از تعهد، مسئولیت و وظیفه است، کسی می تواند پدر یا مادر شود که هر سه این مفاهیم عمیق و دقیق انسانی را در زندگی اش رعایت کرده باشد و همچنان بتواند رعایت کند.

معلوم است که از طرف دیگر تعهد، مسئولیت و وظیفه با خودش هزینه دارد من و شما باید چیزی برای آن پردازیم؛ وقت، انرژی، توجه و صدها رفتار مناسب و یا حالات مختلف را باید داشته باشیم پس کسی می تواند پدر و مادر باشد که همه هزینه های آنچه را که پدر و مادری ایجاب می کند را با میل و رغبت پردازد و بالاخره پدر و مادر کسی است که پیامد رفتار خود و حتی رفتار عزیزان خود را قبول داشته

باشد اگر پسر یا دختر من و یا شما در مدرسه کاری کرده باشد و به فرد دیگری خسارتی وارد کرده باشد من و شما به عنوان پدر و مادر باید پیامد رفتار او را بفهمیم و بپذیریم و درست مانند خود ما که اگر کار اشتباهی مرتکب شدیم و خسارتی را به دیگری وارد کردیم برای جبران آن آماده باشیم.

پس پدری و مادری همراه خود تعهد، مسئولیت و وظیفه، هزینه و پیامد دارد.

اما نکته بسیار مهم این است که این کارهمیشگی و دائمی است و کاری موقتی نیست، متأسفانه برخی از مردم براین تصور هستند که تا زمانی که فرزندانشان در سنین پایین هستند آنها تعهد، مسئولیت و وظیفه ای دارند و یا احتمالاً تصور می کنند زمانی که بچه ها بزرگ شدند می توانند آنها را و یا همسرشان را ترک کنند و فرض شان براین باشد که من کار، مسئولیت و وظیفه خودم را انجام دادم.

به نظر می رسد که کار پدری و مادری یک کار دائمی و همیشگی است و نه موقتی.

در عین حال این کار همیشگی و دائمی با خودش در شبانه روز تمام وقت بودن را موجب می شود به این معنا که کار پدری و مادری را نمی توان به صورت نیمه وقت انجام داد به این معنا که من ۳ یا ۵ ساعتی پدر باشم و در غیر این ساعات پدر نباشم.

به همین جهت زمانی ما می توانیم آمادگی خود را برای داشتن فرزند اعلام کنیم که آن را به صورت کار دائم، همیشگی و تمام وقت بدانیم.

و نکته مهم و آخر این است که پدر و مادر باید بدانند که به دلیل حوادث و اتفاقاتی که ممکن است بیفتد و یا به دلیل تصمیمی که می گیرند شاید تمام تعهد، مسئولیت و وظیفه، هزینه و پیامد را به تنهایی به دوش بکشند و اداره کنند.

در بسیاری از اوقات ممکن است به هر دلیلی همسران در کنارشان نباشد و یا حتی زمانی که همسر شما قرار گذاشته اند که کاری را انجام بدهند به دلیل آنکه نتوانسته اند و یا فراموش کرده اند که آن کار را انجام دهند، شما تماماً مسئول و متعهد خواهید بود.

فرض کنید که از مدرسه به شما خبر می دهند که فرزند ۷ یا ۸ ساله شما کنار مدرسه منتظر شماست و شما اعلام کنید که بر طبق قرار همسر شما باید این کار را انجام می داده است، واقعیت این مساله این است که در اینجا اصلاً مهم نیست که شما چه قراری داشتید تنها امید و آرزوی شما این است که برای همسران اتفاقی نیفتاده باشد و دوم از فردی که در آنجا هست خواهش می کنید که از فرزندتان مراقبت کند و شما احتمالاً تلفنی با فرزندتان صحبت می کنید که شما در راه هستید و به او وعده خوب و خوشی می دهید و خودتان را با سرعت به انجام رسانید و این به این دلیل است که تنها شما مسئول تمامی جنبه های زندگی فرزندتان هستید.

بنابراین درست است که در شرایطی زن و شوهر تقسیم کاری را انجام دهند و مسئولیت ها را در میان خود تفکیک کنند اما واقعیت مساله این است که آن زمانی که در مقابل شرایط ویژه یا اضطراری قرار می

گیرند مطلقاً نمی توان آن را به دیگری ارجاع داد و یا فرض را بر این گرفت که این قسمت از کار برعهده من نبوده است و همسر من باید این کار را انجام می داده است و در این حال خود را مبری بدانند، پس این موضوع اهمیت خاصی دارد.

۱۲- ما باید بپذیریم که احتیاج به فرد دیگری غیر از همسرمان داریم که بتواند در بزرگ کردن فرزندانمان به ما کمک کند چه بسا که زن و شوهر احتیاج دارند که اوقاتی را با یکدیگر بگذارند و ضرورت دارد که دیگری آنچنان به عزیزانشان نزدیک باشد که فرزندان با خاطری خوش بتوانند کنار آن فرد باشند و در نتیجه پدر و مادر را تا حدودی آزاد بگذارند.

اما این فرد کمک کننده باید شرایطی داشته باشد:

۱- آگاه باشد ۲- مهربان باشد ۳- با شما همدل و هم زبان باشد به همین جهت ترجیح داده شده که اگر پدر و مادر ایرانی هستند در محیط آمریکا کسی که مسئولیت نگهداری از فرزندان را در غیاب شما برعهده دارد ایرانی و یا آمریکایی باشد و فردی با زبان سوم و یا فرهنگ دیگر نباشد چرا که صرف نظر از سایر مشکلات، هم زبانی که سبب یک دستی و یکنواختی در ارتباط و زندگی فرزندان موجب می شود را دچار اختلال می کند و بالاخره چنین فردی قرار هست که بی انتظار و بی ادعا باشد و اگر ادعا کند که من از پدر و مادرم بهتر هستم و یا انتظار داشته باشد که من را در جایی که مناسب نیست ببرید و یا انتظار داشته باشد که سایر بچه ها با او رفتار خاصی داشته باشند و یا مانند شما بچه ها با او رفتار کنند، این مشکلات برای شما ایجاد می شود که به فرزندان آسب خواهد زد.

بنابراین بی ادعا بودن و بی انتظار بودن چنین کمکی بسیار اهمیت دارد.

این نکات به صورت کلی بیان شد که اغلب اوقات می تواند مانع از ایجاد مشکلات جدی در آینده شود.

پس همانطور که شما در خانه خود برای عزیزانتان اتاقی را فراهم می کنید و وسایلی را به او اختصاص می دهید و برای آمدن او آماده می شوید در ذهن و قلبتان هم باید چنین جایگاهی را برای فرزندان ایجاد کنید در حقیقت شما همان طور که با حلقه ای به عقد یکدیگر در آمده اید و نوعی ارتباط تفکیک ناپذیر را ایجاد کرده اید و آن را به صورت دایره ای در آوردید که جهت، هدف و یا پایین و بالایی به یک اعتبار ندارد، فرزند را مانند نگینی بدانید که بر روی این حلقه قرار می گیرد و شما را با زیبایی بیشتری به یکدیگر نزدیک می کند. آنچه که مهم است این است که پدر و مادر تاحدودی شبیه به یکدیگر انتظار فرزندشان را داشته باشند، در غیر این صورت آهسته آهسته این تصور ایجاد می شود که فرزند من است یا فرزند اوست و متأسفانه در بسیاری از مکالمات به جای اینکه صحبت از فرزندانمان داشته باشیم سخن از فرزند من و یا بچه های تو داریم که خود بیان چنین مطلبی می تواند روی فرزندان

تاثیر منفی داشته باشد و برای خود والدین هم بوی جدایی و برخی از اوقات نامهربانی را داشته باشد به همین دلیل است که ذیل این مطالب برخی از هشدارها نیز ذکر می شود.

اولاً: همانطور که می دانید ازدواج یک باید نیست و داشتن فرزند هم یک باید نیست، براساس اصول اخلاقی و انسانی هم استوار نیست که انسان باید ازدواج کند در غیر این صورت اصول اخلاقی و انسانی را زیر پا گذاشته است و یا اگر ازدواج کرد باید فرزند بیاورد و الا در این زمینه از یک حدودی تخلف کرده است.

در این موضوع بایدی در کار نیست حتی به نظر بسیاری از متخصصین بهتر هم شاید نباشد مگر اینکه هردو طرف آن را بهتر بدانند در نتیجه مطلب اول این است که ما نمی توانیم صاحب فرزندی بشویم اگر این کار را برای خودمان باید و بهتر ندانیم.

مورد بسیار مهم این است که ما باید بدانیم داشتن کودک دارو و درمان نیست در واقع کودک دوی هیچ دردی نیست متأسفانه در بسیاری از اوقات که زن و شوهر دچار مشکل می شوند و یا زمانی که حوصله آنها از خودشان و یا از یکدیگر سر می رود و یا زمانی که فشار بیرونی را متوجه خود می بینند احتمالاً به این فکر می افتند که برای درمان چنین دردی بهتر است که بچه دار شوند.

برخی از اوقات چون از زمان تولد فرزندان قبلی مدت بسیاری گذشته است مثلاً بعد از ۱۵ یا ۲۰ سال فکر می کنند که از این طریق می توانند مشکلات زندگی زناشویی خود را حل کنند و در نتیجه به دنبال این هستند که فرزندی را به دنیا بیاورند تا شاید به بهبود روابط آنها کمک کند که اغلب اوقات کوتاه ترین اتفاقی که در کوتاه مدت ممکن است رخ دهد این است که اختلافات پنهان شده و به صورت حادثی در زمان دیگر بروز می یابد که مشکلات تازه تری را ایجاد می کند.

بنابراین تحت هیچ شرایطی داشتن کودک دوی هیچ دردی نیست و متأسفانه در برخی از مواقع افراد زمانی که مبتلا به بیماری می شوند و برای آنها مشکلاتی ایجاد می شود و به آنها توصیه می شود که ازدواج کنند و یا صاحب فرزندی شوند که خود افراد که نتوانستند مسائل شان را حل کنند و یا روابط شان را بهتر کنند حال با آوردن فرزند تازه ای به زندگی خود می توانند کاملاً تعادل نسبی برقرار شده را هم برهم بزنند پس امید است که دیگر به این گونه پیام ها توجهی نشود که ایجاد بچه سبب حل مشکلات می شود چرا که هیچ گونه مشاهده و مطالعه ای چنین نظری را تأیید نمی کند.

برخی از اوقات ما به این دلیل صاحب فرزند می شویم که مایل هستیم که خودمان را مجبور کنیم که در رابطه ای بمانیم چون دائماً در فکر رفتن و جدایی هستیم و یا احتمالاً فکر افراد دیگر و براین تصور هستیم که با آوردن فرزند به نحوی خود را کنترل می کنیم و نوع دیگر این است که از این طریق می خواهیم که همسر خود را کنترل کنیم، احساس می کنیم که او از زندگی راضی نیست و احتمالاً در فکر جدایی است و ممکن است که از این رابطه خارج شود، پس بر این باوریم که با آوردن فرزند او را ننگه می

داریم، در بسیاری از اوقات می بینیم که او بی حوصله است، دائما بهانه می گیرد و یا فشاری متوجه اوست پس به فکر آوردن فرزند می افتیم، تا آنجا که در گذشته می گفتند که این فرزند همچون میخی است که بر چادری کوبیده می شود که چه بسا در طوفانی که در این صحرا هست و ما این چادر را همان خانواده می دانیم از این طریق می توان آن چادر را مستحکم کرد.

اما واقعیت این است که در دنیای امروز چنین میخی به جهت کوبیدن هیچ چادری مورد استفاده قرار نمی گیرد و فرزندان ما کسانی نیستند که پاسبان و نگهبان روابط ما و خانه ای باشند که ما باید با عشق، محبت و آگاهی برای خود و عزیزانمان فراهم کنیم.

ثانیا: گاه ما به عنوان زن و شوهر ممکن است که فرزند را نخواهیم اما پدر و مادر و سایر اطرافیان ما را تحت فشار می گذارند حتی آنها در آرزوی دیدن نوه هایشان هستند و متاسفانه ما با آنکه برای این کار هیچ آمادگی نداریم اما مجبورا به انجام آن تن در می دهیم که در آینده با مشکلاتی روبرو می شویم. به همین جهت است که تا شرایط کاملا فراهم نشده و زن و شوهر هر دوی آنها با تمام وجودشان آشکار و مشخص اعلان به تمایل فرزند نکرده اند داشتن فرزند نه تنها خدمتی به ما نیست بلکه می تواند خیانتی برای فرزندانمان باشد.

اما می دانیم که بهترین سن برای فرزند دار شدن برای زن بین ۲۰ تا ۴۰ سال که بین ۲۵ تا ۳۵ بهترین زمان خواهد بود و برای مرد تا ۵۰ سال خواهد بود به همین دلیل است که در مراکز علمی و یا موسسات پزشکی زمانی که سن مرد از ۵۰ سال گذشته باشد معمولا از او برای تولید مثل استفاده نمی کنند و یا در مراکزی که اسپرم را نگه می دارند و یا تمایل به حفظ نطفه ای دارند از چنین مردی استفاده نمی کنند چون فرض بر این است که پس از ۵۰ سالگی مسائلی به وجود خواهد آمد.

اما توصیه قطعی و نهایی این است که جز در شرایط استثنائی که مربوط به حالات و سن و سال هست، زن و شوهر حتما باید یک سال تامل کنند و پس از یک سال از ازدواجشان موضوع فرزند را به صورت جدی دنبال کنند.

پس به مجرد ازدواج کردن، صاحب فرزند شدن اشتباه بزرگی است زیرا زن و شوهر که در گذشته پسر و دختر بودند ابتدا باید نوعی زن و شوهر شوند که مسائل و مشکلات خود را حل کنند و آمادگی لازم برای فرزنددار شدن را در خودشان به وجود بیاورند و مطمئن شوند که مسائل لاینحلی وجود ندارد که با آمدن فرزند احتمال تشدید آن وجود داشته باشد.

پیشنهادی که در دنیای امروز است داشتن دو یا سه فرزند است زیرا فرزند تک و تنها مسائلی را به دنبال دارد اگر چه که فوایدی را برای پدر و مادر و در برخی اوقات برای خود فرزند در پی دارد. اما معمولا سبب ایجاد مشکلات، نارسائی ها و اختلالاتی می شود، به همین دلیل داشتن یک فرزند زیر سوال قرار می گیرد، داشتن ۴ فرزند هم مشکلات را به دنبال دارد ولی حتما در فرزند پنجم به دلیل آنکه پدر و مادر توان

آن را ندارند که به صورت تمام و کمال خودشان را در اختیار همه فرزندان بگذارند و چنین نیرو، وقت و انرژی و امکان سازگاری تقریباً موجود نیست در نتیجه توصیه نمی شود.

پس ۲ تا ۳ فرزند مورد نظر خواهد بود و معلوم است که بهترین فاصله بین ۲ تا ۳ فرزند بین ۲۰ تا ۳۰ ماه و در شرایط خاص تا ۳۵ ماهگی است در نتیجه بهتر است که فاصله بین فرزندان از سه سال نگذرد زیرا در آغاز کار ممکن است مسائلی را ایجاد کند که خوشبختانه به علت نزدیکی اما نه نزدیکی زیاد سبب خواهد شد که آنها بتوانند دوست و یار همدیگر باشند و پدر و مادر را کمک کنند.

پس از آنجایی که می دانیم در دنیای امروز بهتر است که یک نفر به ویژه مادر تا ۲ یا ۳ سالگی فرزندش کنار آنها باشد در نتیجه شما باید خودتان را برای احتمالاً ۴ تا ۶ سال ماندن در خانه و مواظبت از ۲ یا ۳ فرزندی که مایلید آماده کنید و این فرصت را بدهید که با هرساعتی که در اینجا می گذارید به خوشی، سلامت و سعادت فرزندان کمک کنید و هریک ساعتی که در اینجا کم می گذارید متأسفانه چه بسا در آینده صدها ساعت را برای جبران آن مصرف کنید.

که اگر چنین قرار و امکانی داشته باشید و خود را برای مراقبت کامل از فرزندان توسط خودتان و با همکاری همسران و یک یار مهربان آماده کرده اید در این صورت شما شرایط بهتری را برای فرزندان ایجاد کرده اید.

بخش سوم. بنای خانواده بر ساختمان پرورش، تعلیم و تربیت

به نظر می رسد که شخصیت ما ترکیبی از فطرت، ارث، محیط آموزش و بالاخره فعالیت های ذهنی و امید چنین است که فعالیتهای نظام عقلی، اندیشه و تفکر ما باشد. اگر بخواهیم این مطلب را در چارچوب مثالی ارائه دهیم: تصور کنید که زمینی در اختیار شما گذاشته شده است و زمانی که وارد این زمین می شوید مقداری آجر، گچ، سیمان، شیشه در و پنجره در آنجا گذاشته شده است و به شما این فرصت داده می شود تا برای خود خانه ای بسازید، پدر و مادر و خواهران و برادران برای همکاری با شما در آنجا هستند. واضح است که اگر شما این زمین را زمینی مسطح و آماده ببینید، زمینی که دارای پستی و بلندی و سایر اشکالات نیست، در این صورت کار برای شما راحت تر خواهد بود.

اما تمام هنر شما زمانی خود را نشان می دهد که از پستی و بلندی های یک زمین هم برای نشان دادن توانایی و هنر خود بهره بگیرید.

ما همراه با برخی از ابزارها به این دنیا می آییم و حتی برخی از ما به دلیل مسائل خانوادگی قسمتهایی پیش ساخته داریم، در این مثال شما ممکن است زمانی که وارد زمین می شوید ببینید که مثلاً قسمت لوله کشی آن انجام شده است، شبکه برق آن وصل شده است و شاید برای شما حدود و حریمی را مشخص کرده اند که در خانواده ها عامل ارث و فطرت به نحو احسن عمل می کند و حال ممکن است من کسی

باشم که وقتی به آن زمین می روم، صرف نظر از ناهمواری زمین مشاهده کنم که هیچ چیز ساخته نشده است و یا آنچه که ساخته شده از نظر مناسب و خوب نیست.

بنابراین ما درگیر این ساختن می شویم و بدون تردید این ساختن در ابتدا با همکاری و دخالت پدر و مادرو سایر عزیزان ما همراه است اما آهسته آهسته آنها وقتی را به دور از ما می گذارند و به ما این فرصت را می دهند که ما سایر دوستان خود را به اینجا آورده و از آنها کمک بگیریم و این نیز رفته رفته به جایی می رسد که دربرخی از موارد زندگی شما تنها کسی هستید که در این ساختمان باقی مانده و باید برخی از کارهای عقب مانده را مانند نصب در و یا پنجره را به تنهایی انجام دهید.

شخصیت انسانی نیز این گونه شکل و فرم به خود می گیرد، در شخصیت انسانی از آنجا که همه مواد به نوعی مورد استفاده قرار می گیرد و یا در جایی انبار شود شکل و فرم خاصی را پیدا می کند که شما می توانید در ۱۸ سالگی ناظر آن باشید که چه اتفاقی افتاده و بر شما چه گذشته است و شما از فرصت و موارد مورد استفاده چگونه بهره برداری کردید.

امید است که این توضیح به دستی نشان دهد که از یک طرف عامل فطرت که هستی و بود و نبود ما وابسته به آن است، تاثیر گذار خواهد بود، عامل ارث چگونه به ما فرصت های متعددی را می دهد که و عامل محیط یا آموزش چه می کند ما آنچه که نقش اساسی دارد ما هستیم که در این موضوع کودکان و جوانان ما هستند و به همین دلیل است که هرچه زودتر باید به آنها این فرصت را بدهیم که تصمیم بهتری بگیرند و تشخیص دقیق تری داشته باشند و فعالیت لازم را داشته باشند از این طریق ما به آنها کمک کرده ایم تا بتوانند خانه وجود خود را بهتر بسازند.

در اینجا است که اگر بخواهیم با دقت گفتگو کنیم شاید بتوان گفت که بنای اصلی خانه را می توان در سه گروه تقسیم بندی کرد:

۱- پرورش ۲- تعلیم ۳- تربیت

پرورش: همان مواظبت و مراقبت از زندگی در حال رشد است و این به معنای دخالت، تجاوز و ویرانگری نیست و برای فهم بهتر این واژه مثالی را ارائه می دهیم:

شما باغبانی را تصور کنید که بذر گلی را در گلخانه ای می کارد، خاک مناسب، آب و نور کافی و میزان هوا را تنظیم می کند به این امید که بتواند بهترین و خوشبوترین گل را از این بذر دریافت کند. واضح است که کار باغبان در اینجا پرورش است و در این پرورش هیچ گاه با دخالت بی جا مانع از گل دادن بذر نمی شود مثل اینکه بذر را از دل خاک بیرون نمی آورد و یا اگر بذر ریشه کوچکی زده است به خاطر اینکه بذر همسایه ریشه های محکم تری دارد و بزرگتر شده است، ریشه ی بذر خود را نمی کند. و یا اگر ریشه همسایه رنگ آن تغییر کرده بود ریشه بذر خود را رنگ نمی کند.

عامل پرورش در بسیاری از موارد همان هیچ کاری نکردن است شما زمانی درگیر پرورش فرزندان خود هستید که ممکن است هیچ کاری نکنید و اجازه دهید تا عامل رشد کار خود را انجام دهد و طبیعت نقش خود را ایفا کند، درست است که شما دانه، زمین و خاک را فراهم کردید و آب، هوا، نور و گرما را به اندازه کافی در اختیار بذر قرار می دهید و از او در برابر سایر آسیب ها حراست کردید از او حراست کردید تا رویش علف عای هرز به بذر آسیب نرساند، سایه درختی را در کنار بذر نگذاشتید که مانع از رسیدن نور شود، در تمامی این موارد شما کار پرورش را انجام دادید، پس تعجب نکنید که پرورش در بسیاری از موارد همین هیچ کاری نکردن است.

به همین جهت است که برخلاف بسیاری از تصورات والدین، پرورش کودکان یعنی مواظبت و مراقبت نه دخالت و برهم ریختن.

در بسیاری از موارد طبیعت و بدن انسان به بهترین نحو ممکن خودش کار می کند، و هیچ جایی از بدن نیست که انسان توانسته باشد آن را به نحو بهتری درآورد، هر زمان که درصدد بهتر کردن آن برآمدیم برعکس به قسمت هایی از آن صدمه زدیم.

پس آنچه که اهمیت دارد این است که والدین بیاموزند که آنها فقط می توانند ناظر و شاهد رشد فرزندشان باشند همان گونه که باغبان هر روز صبح به سراغ بوته و گیاهی که کاشته می رود تا ببند به چه اندازه رشد کرده است و از آنچه که کاشته شاد شود تا اینکه بخواهد از یک طرف درکار آن دانه دخالت کند و از طرف دیگر در دل خود با افسوس، نگرانی و اضطراب زندگی کند.

بنابراین پرورش که بیش از ۸۰٪ کاری است که والدین می توانند انجام دهند همان مواظبت و مراقبت است و در آینده خواهیم دید که کودک انسانی جز در موارد استثنائی مانند بیماری هیچ نیازی به دخالت اطرافیان در خوردن غذا ندارد، کودک انسانی را اگر رها کنیم و فقط غذای خوب و مناسب را در اختیارش قرار دهیم و فقط یک قاعده را رعایت کنیم و هر دو یا سه ساعت یکبار به او فرصت دهیم که غذای مورد علاقه اش را به اندازه و نوعی که می خواهد، بخورد.

ما به او کمک کردیم که به نوع سالم خودش تبدیل شود و کاملاً از تعادل لازم برخوردار باشد و آماده باشد که در سایر زمینه ها هم به تکامل دسترسی پیدا کند.

و حال آنکه هیچ والدینی و یا متخصص تغذیه ای در جهان حتی ۱/۱۰ آگاهی و توانایی را برای انتخاب غذا برای هیچ کس و به ویژه کودکان ندارند.

یعنی اگر شما در این زمینه دکترا هم داشته باشید جز در جهت انتخاب کلیات مانند: غذای مناسب نقش دیگری نمی توانید داشته باشید.

اما متأسفانه بسیاری از والدین برای فرزندانشان تصمیم می گیرند: الان باید شیر و به این مقدار بخورد، غذای دیگری باید بخورد، و یا کودک را وادار می کنند که حتماً باید به صورت مشخصی بشینند و آداب

خاصی را رعایت کنند، از او می خواهند که به اندازه مشخصی بخورند و متاسفانه در بسیاری از موارد در کاری دخالت می کنند که در رابطه با آن آگاهی و توانایی لازم را ندارند و فرزند خود را از زمینه عادی و طبیعی دور می کنند.

جهاز هاضمه انسان تقریباً شبیه به سایر حیوانات است، هیچ حیوانی برای خوردن غذا نیازمند به آموزش نیست، حیوانات به اندازه غذا می خورند و از تعادل لازم برخوردار هستند، با وجود آنکه آمادگی برای بیمار شدن را دارند اما سالم تر هستند با وجود آنکه اصول بهداشتی را هم رعایت نمی کنند. اما کودک انسانی به علت دخالت ما می تواند کاملاً در معرض آسیب ها قرار بگیرد که اغلب این دخالت از سر مهربانی و نگرانی انجام می شود.

پس زمانی که صحبت از مساله پرورش است، سخن از این است که ما باید اصولی را بدانیم و بفهمیم که مسیر رشد کودکمان در زمینه های مختلف چگونه خواهد بود و فقط باید بدانیم که چه زمانی او را در معرض چگونه رابطه و یا شرایط و موقعیتی قرار دهیم، باید دانست که فرزندمان قبل از آنکه بتواند توانایی همکاری بین چشم و دستانش را داشته باشد به طوری که وقتی مغز فرمان می دهد که به سمت راست یا چپ برود، بتواند این کار را انجام دهد و چپ و راست را تشخیص دهد، واضح است که الان زمان آموزش پیانو و یا سایر آلات موسیقی نیست زیرا کودک انسانی در این زمان چپ و راست یا بالا و پایین را نمی تواند تشخیص دهد پس امکان ندارد که بتواند کار را آنگونه که شما می خواهید انجام بدهد، پس باید قدری تامل کرد تا کودک به آن درجه از رشد برسد که این همکاری بین اعضای بدنش (چشم، مغز و دست) به وجود آید در این هنگام شما می توانید او را به کلاس موسیقی ببرید تا او با آلات موسیقی آشنا شود.

در این مساله ما باید بدانیم که در هر دوره و هر زمانی فرزندمان چه قابلیت، آمادگی ها و توانایی هایی دارد تا بتوانیم آهسته آهسته او را با دنیایی که برای او فوق العاده هیجان انگیز است، آشنا کنیم تا اینکه در منزل بنشینیم و به یک باره تصمیمی بگیریم و یا ببینیم که دختر و یا پسر همسایه چه کرده است و یا دوست ما چگونه عمل کرده است و به یکباره دست به کاری بزنیم که از نظر ما چون دیگران آن را انجام داده است پس صحیح است.

پس زمانی که صحبت از پرورش است آگاهی ما به مرحله رشد است که این عامل رشد با مساله زمان کاملاً همراه است، بسیاری از کودکان برای انجام برخی از کارها آمادگی لازم را ندارند، حتی مطالعات نشان می دهد در برخی از آموزش ها که بر روی دوقلوهای یکسان انجام شده است.

برای یک نفر از آنها از روز تولد تلاش کردند که بتواند روی دوچرخه بنشیند و در هر روز ۱ تا ۲ ساعت او را به انجام این کار واداشتند و این سبب شده که او در ۳۲ یا ۳۴ ماهگی بتواند تعادل خود را حفظ کند و بدون آنکه به زمین بیفتد دوچرخه را هدایت کند.

به سراغ خواهر یا برادر دوقلوی اورفته وبا اونیز هم دو ساعت کار کرده اند او هم توانسته به خوبی این کار را انجام دهد.

بسیاری از اوقات بدون اینکه ما کودک را با موضوعی آشنا کنیم، صرف نظر از اینکه هیچ فایده ای برای او ندارد بلکه مضر هم هست.

روزی که فرزند من توانایی تشخیص پایین و بالا و یا چپ و راست را ندارد چگونه می تواند پیانو را بیاموزد به طوری که در هنگام نواختن پیانو نمی داند دستش را به کدام جهت حرکت بدهد چرا که برای او تفاوتی بین این دکمه ها وجود ندارد.

پس آگاهی به این مساله به ما کمک خواهد کرد و در غیر این صورت به آزار عزیزانمان منجر می شود، به نظر می رسد که پرورش در زمینه های مختلف باید راه خودش را ادامه دهد در زمینه های فیزیکی و مادی، جنسی، احساسی، ادراکی، شناخت و آنچه مربوط به عقل و هوش انسانی است، امور اخلاقی، شخصیتی و روابط انسانی.

هنگامی که والدین به فرزندشان کمک می کنند تا در این زمینه ها رشد یابند به او این فرصت را می دهند تا در زندگی موجودی پرورش یافته باشند و درست مانند باغبانی که بذر را به ثمر رسانده و او نه تنها می تواند گل را از گلخانه خارج کند بلکه آن گل توانایی آن را دارد که در یک خاک غریبه و در برابر طوفان ها هم از خود مواظبت کند.

پس در پرورش کار اصلی والدین همان مراقبت و مواظبتی است که انجام می دهند همان گونه که ما اگر در حین رانندگی اصولی را که در طی چند ساعت یاد گرفتیم به کار ببریم، می توانیم اتومبیلی را که ده برابر ما وزن دارد را هم به راحتی هدایت کنیم در چنین شرایطی اصول و قواعد مساله پایه و اساس کار است.

پرورش مواظبت و مراقبت از زندگی در حال رشد است.

۲- **تعلیم:** عبارت است از انتقال، آموزش و آموختن دانش یعنی علم، هنر و فلسفه و فن و مهارت و اسباب رشد کودک است.

ما قرار است که فرزند خویش را با جهان علم، هنر و فلسفه آشنا کنیم و فنی مانند ماشین نویسی و مهارتی مانند رانندگی و یا ورزشی که به واسطه آن انسان می تواند رشد کند و از انجام آن لذت ببرد را باید به او بیاموزیم.

و خوشبختانه کار آموزش در مسیر تعلیم به مقدار زیادی به موسسات علمی مرتبط شده است، امروزه کودکان ما، مهد کودک ها و دبیرستان بیشترین نقش را در زندگی فرزندان ما در زمینه تعلیم و آموختن لازم های زندگی ایفا می کند.

۳- تربیت: با خودش گفتگوهای فراوانی دارد به این معنا که در مقایسه با عامل پرورش و تعلیم از پیچیدگی بیشتری برخوردار است. با دقت در معنای تربیت می تواند فهمید که مقصود از تربیت چیست.

به نظر می رسد که هدف از تربیت و عامل اصلی درون تربیت مساله آزادی است، انسان باید به دو معنا در این مسیر حرکت کند:

۱. به جای خوب و بد و درست و غلط دانستن دنیا به تفاوت و اختلاف برسد یعنی به این نتیجه برسد که ما نسبت یکدیگر متفاوت هستیم و این به معنای خوب و بد بودن و یا اینکه کار ما درست و یا غلط باشد نیست، صحیح است که چند درصدی کم خوب و بد، درست یا غلط در جهان وجود دارد اما حقیقت مساله این است که اکثر آنچه مشاهده می کنیم تفاوت و اختلاف است و قرار نیست که حتی با آن مخالفتی داشته باشیم.

در حقیقت رسیدن به آزادی پذیرفتن تنوع موجود در جهان است و به خوبی می دانیکه انسان سالم در پی همین تفاوت ها و اختلافات است، زیرا از همین تفاوت و اختلاف است که زیبایی را مشاهده می کند، با تنوع آشنا می شود و در مقابل خود چالش و مبارزه ای را می بیند و فرصت هایی برای برتر شدن خود را فراهم می کند.

بنابراین زمانی که از آزادی سخن به میان می آید پذیرفتن اینکه جهان به خوب و بد، صحیح و غلط و سیاه و سفید تقسیم می شود، ما را از آزادی و آزادگی دور می سازد.

از طرف دیگر مفهوم آزادی رساندن انسان به مرحله ای است که بتواند انتخاب کند و اختیار کند و اگر فردی ۴۰ساله است، بتواند تصمیم خود را در ۴۰سالگی بگیرد نه اینکه تحت تاثیر ۴سالگی، ۷سالگی و یا ۲۲سالگی باشد و یا تحت تاثیر کسانی که در آن دوران نقشی در زندگی او داشتند.

پس آزاد، مختار و آگاه به انتخابی دست نزنند بلکه تحت تاثیر عامل گذشته تکرار و اجبار باشد.

بنابراین مفهوم آزادی معنای اصلی تربیت است که همراه با آن نکته مهم دیگری را باید ذکر کرد متأسفانه کودک انسانی از ۲سالگی به بعد گرفتار زندان های مختلفی می شود که بیش از همه ترس، اضطراب و وحشت عامل اصلی آن است.

کودکان، نوجوانان و جوانان وارد زندان های تاریکی می شوند و وظیفه والدین در این مفهوم آزادی که هدف تربیت است، رها کردن آنها، روشن کردن چراغ ها و فرصت دادن به فرزندان است تا آنها بتوانند به راحتی متوجه شوند که در جهانی پر از تاریکی و بدی زندگی نمی کنند و با حرکت کوچکی می توان نور و روشنایی و توانایی و آگاهی را به دست آورد.

۲. عامل دوم تربیت بدون تردید انتقال اصول اخلاقی و انسانی به کودک است.

به این معنا که هیچ کس فرزند خود را تربیت نمی کند مگر اینکه او را به عدالت و انصاف، واقعیت و حقیقت، رهایی و آزادی، محبت و عشق و حرمت و حیثیت انسانی آشنا کرده باشد.

تربیت در حقیقت گرایش به سمت این ارزش ها بلکه حتی گرایش به سمت ارزش های مطلق اخلاقی است، پس زمانی شما فرزند خود را تربیت کرده اید که او منصف و عادل باشد و حکمی را صادر می کند که باید صادر کند نه به قضاوت دیگران بدون آنکه به دلیل و ماخدی بپردازد. اما زمانی که در جایگاه قضاوت و دادگری قرار می گیرد یک چنین موجودی به انصاف و عدالت حکم می کند اگر چه که همه بر علیه او، دیگران و یا عزیزانش باشند.

او در جنگی شرکت نمی کند به دنبال رفتن جزء لشکر هیچ سرلشکری نیست، بلکه در جهان برای او عدالت و انصاف اساس کار است، موجودی است که با واقعیت و حقیقت سرو کار دارد و حقیقت را بیان می کند، راستگو است و این راستگویی را در تمام شرایط زندگی بیان می کند، با دروغ به شکلی که در جوامع وجود دارد هیچ کاری ندارد، دروغ مصلحت آمیز را نمی فهمد زیرا بدن تردید در هر دروغی مصلحتی وجود دارد اما این مصلحت برای چه چیزی و به نفع چه کسی؟

اگر در جامعه ما همه افراد راستگو باشند، ممکن است که این راستگویی از ۱۰۰۰ مورد ۵ مورد هم به ما و یا دیگران آسیب برساند و حال اینکه اگر دروغ گفتن در جامعه ای به هر دلیلی آزاد باشد ۱۰۰ بار این آسیب بلکه ۵۰۰ بار این آسیب در هر ۱۰۰۰ مورد اتفاق خواهد افتاد و در کنار نین آسیبی غیبت، تهمت، حسادت، رقابت، بدجنسی و توطئه هنجار می شوند.

پس به این بهانه که ممکن است دروغ فایده ای داشته باشد شما نمی توانید چنین اصل اخلاقی را زیر پا بگذارید، به عبارت بهتر کسی تربیت شده است که راستگو باشد به هر قیمتی و به هر علتی حقیقت را بازگو می کند. بنابراین مفهوم تربیت گرایش به سمت این ارزش های مطلق است، گرایش به سمت آزادی و آزادگی است، گرایش به سمت پذیرفتن حرمت و حیثیت انسانی است، از هر دین، مذهب، رنگ، دختر یا پسر، جوان یا پیر هیچ تفاوتی نمی کند زیرا شخصیت و هویت انسان به انسان بودن اوست.

همانگونه که در ماده اولیه حقوق بشر آمده است: (همه افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و به لحاظ حیثیتی و حقوقی با یکدیگر برابر هستند).

چنین نگاهی به جهان بیانگر این است که ما به حرمت و حیثیت انسانی رسیده ایم و به آن پی برده ایم. بنابراین تربیت انتقال این صفات به کودک انسانی است، کودک عادل و منصفی که در مسیر بقیه اصول اخلاقی و انسانی حرکت می کند.

لازم به توضیح این نکته است که ۵ اصل گفته شده اساس اخلاق است واضح است که از میان این ۵ اصل، آداب و روابط سالمی استخراج می شود اما بسیار متفاوت است که ما مسائل سمبلیک، فرهنگی، نمادی و کوچک را امور اخلاقی بدانیم.

درست است که ما باید به فرزندان خود بیاموزیم که نسبت به دیگران توجه داشته باشند و به آنها محبت کنند، باید به او بیاموزیم که چون وارد مجلسی می شود و یا با کسی ملاقات می کنند اعم از کوچک و بزرگ باید سلام کند، به او بیاموزیم که ارتباط خوبی داشته باشد و آداب و رسوم را رعایت کند. اما باید به او آموخت که این معنا که کودک سه ساله را بیاد نشانند و پدر و مادر و فرزند زمانی که از در وارد می شوند باید سلام کنند ۵۰ الی ۱۰۰ بار باید به او یاد بدهیم تا زمانی که وارد محیطی می شود سلامی را که به راحتی و در کنار والدین آموخته است به راحتی بیان کند و خاطر ما را آسوده کند اما اگر به هردلیلی زمانی که کودک وارد محیط غریبه می شود به ویژه اگر والدین سخنی از قبل درباره اهمیت و یا سایر موضوعات بیان کرده باشند، به یکباره چشمش کودک هیچ چیزی را نمی بیند و نمی تواند با هیچ کس ارتباط برقرار کند در نتیجه هیچ سلامی نمی کند.

در این حالت متأسفانه بسیاری از ما فکر می کنیم که زمان تربیت فرزند هست و باید به او گفت که چرا سلام نکردی و در آن زمان است که باید به او آموزش بدهیم، اما حقیقت این است که ما فقط نگران قضاوت دیگران هستیم چرا که آنها خواهند گفت: چه پدر و مادری که هنوز فرزندانشان آداب و اصول اولیه را رعایت نمی کنند.

اما نکته بسیار مهم این است که این سلام کردن و یا سلام نکردن، گرچه مهم و واجب است اما امری اخلاقی نیست و این در حالی است که متأسفانه بسیاری از ما دلخوش به این هستیم که افراد ظاهر را حفظ کرده و آدابی را رعایت کنند و ما با رعایت این آداب فکر می کنیم که فرزندانمان تربیت شده اند و پسر و دختری اخلاقی هستند. آن زمانی شما توانسته اید فرزندان خود را تربیت کنید که عادل و منصف، آزاد و آزاده به دنبال درک و اقیعت و کشف حقیقت، مهران و آماده به جهت عشق ورزی و عشق پذیری و باور به حرمت و حیثیت انسانی داشته باشند.

پس مساله تربیت در مفهوم دوم خود بعد از آزادی به عنوان حق انتخاب و اختیار ورها شدن از زندان های مختلف مفهوم انتقال اصول اخلاقی را دارد و اینجاست که به والدین این فرصت داده می شود که اگر باورهای فلسفی و مذهبی دارند که به نوعی تایید کننده این اصول است، این باورها رابه فرزندانشان بدون تعصب و مخالفت و مقاومت در برابر هر فکر و عقیده ی دیگری بیاموزند.

به عیان دیگر والدین می توانند این اصول اخلاقی را به عنوان اصول اساسی در چارچوب نظام اعتقادات و باورها و یا مذهب خود ارائه دهند چرا که ذهن کودک خالی و منتظر برای قبول باورها نمی ماند و اگر ما این اصول را به آنها عرضه نکنیم از دیگران آن رادریافت می کنند و بیرونی و داخلی می کنند، در این حالت آنها گیج و گرفتار، معتاد، منحرف ویا افراطی به دلایل بسیار باقی خواهند ماند.

در نتیجه عامل دوم تربیت انتقال اصول اخلاقی است که همراه با آن میل به خدمت به انسان(انسان فقط به عنوان انسان) حتی مهربانی و شفقت با حیوان و یا حتی مهربانی با طبیعت اساس تربیت است.

یعنی زمانی که خود را فقط به عنوان مصرف کننده، نابود کننده، طلبکار و خشمگین نبینم بلکه این احساس را داشته باشم که در این جهان انسانیت منم موکول و مشروط به خدمت و محبت من به دیگران است، خدمتی که صادقانه باشد نه به خاطر امید، به خاطر دین، پاداش، قانون طبیعت و یا پاداشی که برتر از پاداش دنیایی باشد بلکه فقط به خاطر نفس خوب بودن و درست بودن است.

در نتیجه تربیت مفهومی عمیق و اساسی در زندگی انسان دارد.

اکنون که ما با پرورش، تعلیم و تربیت آشنا شدیم مشخص است که وظیفه والدین؛ انجام دادن تمامی این اصول به شیوه ای درست و مفید و مناسب خواهد بود.

چه بسا کودک دو یا سه ساله انسانی که آمادگی برای پذیرش یک بحث اخلاقی را نداشته باشد.

چه بسا کودک هفت یا هشت ساله انسانی که آمادگی برای تعلیم امری را نداشته باشد.

شاید یک پسر دوازده و یا سیزده ساله ظرفیت برای بار پرورشی که ما می خواهیم برای او به وجود آوریم را نداشته باشد به ویژه اینکه می دانیم آهسته آهسته کار پرورش کمتر می شود زیرا پرورش مراقبت و مواظبت در حال رشد بود و کار تعلیم و تربیت افزایش پیدا می کند، پس باید والدین این فرصت و امکان را داشته باشند که بتوانند هرآنچه را که مناسب می دانند از طریق نظامی که به عنوان پرورش و تعلیم و تربیت می شناسیم به فرزند خود منتقل کند.

۳ رکن اساسی زندگی

اما این پرورش و تعلیم و تربیت خانه ای را دارد که باید به کف، سقف و چهار دیواری این خانه رسید.

پرورش، تعلیم و تربیت خانه ای را می سازد که این خانه کفی دارد که این کف، عشق، محبت و نوازش است و سقفی دارد که نظم، انضباط و آرامش است و چهار دیواری دارد که نام آن آموزش است. براساس این نظر کف که همان عشق است اگر در این خانه نباشد خانه به همراه اهل آن فرو می روند این کف که همان عشق است به چه معناست؟

عشق احتمالا علت خلقت است، عشق مکانیزم و مسیر خلقت است، عشق بدون تردید هدف و نهایت خلقت است. زیرا هر توضیح فلسفی دیگری به دلیل چگونگی و چرایی جهان اگر چیزی غیر از عشق باشد به جایی نخواهد رسید.

پس به راحتی می توان گفت که عشق اساس است اما زمانی که به انسان می رسیم و عشق را از آسمانها و عرش به فرش می رسانیم، مفهوم عشق همان بالاترین احساس انسانی است.

در ادامه خواهیم دید که عشق هنری است که باید آموخته شود، هنری است که باید شرایط و روابط مناسب جهت رشد، ابراز و ادراک آن و یا پذیرش آن فراهم شود.

به هر حال عشق بالاترین و برترین احساس انسانی است و بالاترین رابطه میان دو نوع از انسان است لذا ترجیح داده شده که واژه عشق فقط برای روابط انسانی به کار برده شود به دلایل بسیاری که مایه ژنتیکی، طبیعی، روانی و اجتماعی دارد.

در خانه ای که بین پدر و مادر این عشق و محبت وجود دارد، زمینه ای فراهم می شود که کف خانه محکم و استوار باشد.

عشق در این تعریف به معنای محبت فوق العاده، اختصاصی، ویژه، یکه خواه و تنهایی است که بین زن و مرد وجود دارد و فرزندان نه تنها شاهد این روابط هستند بلکه با تمام وجود این ارتباط میان پدر و مادر را حس می کنند و از این ارتباط خوشحال هستند.

پس کف این خانه همان عشق میان پدر و مادر است.

دوم، محبت است.

محبت به معنای رابطه خوب انسانی است، رابطه ای که مبتنی بر دوستی و صمیمیت است، رابطه ای که قرار است ما با همه انسان ها داشته باشیم، و زمانی که به فردی نزدیک می شویم این محبت را به صورت دوستی و یا رفتار دوستانه نشان دهیم.

بنابراین در خانه در کنار عشق میان پدر و مادر محبت هم یکی از اصول اساسی است.

مقصود از محبت این است که همه به گونه ای مهربان و خوب همیشه و در همه جا با یکدیگر رفتار کنند. نه تنها رابطه پدر و مادر با فرزند بلکه در رابطه فرزند با پدر و مادر هم باید چنین باشد و همچنین در رابطه خواهران و برادران با هم و حتی در مرتبه بالاتر در رابطه خویشاوندان و دوستان.

ما در طول تاریخ یک بدن فیزیکی بیشتر نداشتیم یعنی یا یک بدن داشتیم که فیزیکی و مادی بوده است و مساله اصلی زنده ماندن و زنده بودن است.

در طول تاریخ مساله زنده بودن و زنده ماندن اساس رفتار انسانی و نیازها بوده است.

در طی ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال گذشته در برخی از جوامع در میان برخی از افراد بدن روانی دیگری پیدا شده است یک بدن که ویژگی های خود را دارد و به همین جهت است که آسیب، بیماری و گفتاری آن می تواند بدن دیگر را که هم اکنون در هم آمیخته شده است را هم دچار اختلال کند.

ما در طول تاریخ فرصتی جزء در جهت رفع نیازهای فیزیکی و مادی نداشتیم که در این کار هم موفق نبودیم اما وقتی که به مساله انسان امروز می رسیم در بیشتر نقاط جهان بدن روانی ما احتیاج به نوعی ارتباطات دارد که اساس این بدن روانی محبت است.

پس در خانه ای محبت است که دشمنی با هیچ کس در این خانه جایی نداشته باشد، درست مانند مغز و یا قلبمان که حتی به اندازه سر سوزنی نمی تواند یک عامل مختلف و متفاوت را در خودش داشته باشد که در این صورت موجب مرگ می وشد.

در هیچ خانه ای نمی توان ادعا کرد که محبت وجود دارد اما در کنارش دشمنی هم باشد، دشمنی بین پدر و مادر، دشمنی و اختلاف جدی بین خواهر و برادر و یا دشمنی با خانواده پدر و یا مادر از جانب هرکدام از زن و شوهر و یا فرزندان.

اساس محبت در خانه این است که فرزندان احساس کنند که ما در یک جزیره ای که فقط مختص به خودمان است زندگی می کنیم، در این زمان می توان دیگران را قانع کرد که در خانه شما محبت وجود دارد و هیچ دشمنی با هیچ یک از خویشاوندان از جانب هیچ یک از اعضاء خانواده نباشد.

زیرا این بدن روانی نه تنها تشکیل شده از خانه شما و عزیزان شماست بلکه شامل خویشاوندانتان هم می شود، دست فرزند شما پدر بزرگ و مادر بزرگ اوست، پای فرزند شما عمو و دایی اوست. پس هر گونه حمله و دشمنی با آنها و هرگونه مخالفت به آنها دقیقاً مخالفت و دشمنی با فرزند خودتان است.

در محیط علم دیده شده است که افرادی هستند که تمام علایم تجاوز جنسی را از خود بروز می دهند حتی در دختران از میان ۱۵ علائمی که حاکی از تجاوز جنسی در دختران هست، بسیاری از خانم ها این علائم را دارند اما هر آنچه کودکی آنها را کندوکاو کردند به هیچ نتیجه ای نرسیدند زیرا هیچ علائمی از تجاوز جنسی نبود.

تا اینکه بعد از مدتها مشخص بود این افراد کسانی بودند که بدن روانی آنها مورد تجاوز قرار گرفته بود به این معنا که این بدن روانی از یک طرف دوست پدر و مادر شده اند و پدر و مادر با آنها درد و دل می کردند و از مشکلات احساسی و شخصی خود با آنها صحبت می کردند.

والدین همیشه باید دوست فرزندان خود باقی بمانند اما هیچ وقت قرار نیست فرزندان خود را به عنوان دوست و کسی که مطالب زندگی اش را با او درد و دل می کنند، بشناسند.

رابطه پدری و مادری اجازه چنین کاری را نمی دهد، پس زمانی که در خانواده ای والدین یکی از فرزندان را به عنوان دوست خود انتخاب می کنند و با او به گونه ای صحبت می کنند که با دوست هم سن و سال خود از باب دوستی صحبت می کنند، در واقع با این کار خود به فرزندانشان آسیب می رسانند.

دوم: وقتی که والدین با عمو و دایی می جنگند و یا خاله و عمه را از خانه بیرون می کنند، در حقیقت در اینجاست که این تجاوز روانی رخ می دهد و در اینجاست که من فرزندم را به گونه ای مورد تجاوز قرار دادم.

بنابراین در هیچ خانه ای محبت نخواهد بود اگر در این خانه دشمنی و کینه با هرکس دیگری به ویژه آن دسته از افراد که کودک آنها را به عنوان اعضای وجود خود می شناسد در اینجا حتی شبکه دوستان فرزند شما هم اهمیت می یابد.

برخی از اوقات مخالفت و جنگ با دوست فرزندان می تواند کاملاً به فرزند شما آسیب برساند، زمانی که با همسر و یا فرزندان او مجادله می کنید، بدون تردید در بزرگسالی به او آسیب می زنید. واضح است که ممکن است من با دوست فرزندم موافقتی نداشته باشم یا دوستی با او را برای فرزندم نامناسب بدانم، برای این تغییر و تصحیح راه های دیگری هست تا مخالفت و دشمنی با دوست فرزندم. پس در خانه ای که دشمنی و کینه است نمی توان از محبت سخن گفت حتی اگر این دشمنی و کینه با بدها و بدی ها باشد، این خانه، قلب و مغز جای هیچ چیز اضافی را به هیچ شکل و فرمی ندارد. مطلب دیگری که در چارچوب محبت جای می گیرد این است که در این خانه قدرت نقشی نداشته باشد.

در خانه ای که فرمان داده می شود، تنبیه وجود دارد، فرزندان وحشت می کنند، صحبت از محبت چیز عجیبی است.

چگونه من ادعا می کنم که رفتارم با شما دوستانه و مهربانانه است و اما من و یا شما از یکدیگر وحشت داشته باشیم و یا بتوانیم یک دیگر را تنبیه کنیم.

متأسفانه ترکیب این دو که رابطه ای به نام مهر و کین را ایجاد کرده است به هیچ عنوان بوی محبت را نخواهد داشت. در نتیجه در خانه ای محبت است که ما در آن خانه آسوده خاطر باشیم که دشمنی با هیچ کس نداریم و از طرفی فرمانی صادر نمی شود که ما مجبور به انجام آن بدون توجه به خواسته خودمان باشیم.

۳- نوازش: کودک انسانی با آمدن به این دنیا نوازش خود را آغاز می کند، او با مکیدن شصتش به ما نوازش کردن را هشدار می دهد، در شکم مادر دختر از ۴ ماهگی به بعد و پسر از ۵ ماهگی به بعد این نوازش را با خودش آغاز می کند و ما در این دنیا به این نوازش احتیاج داریم. این نوازش است که سبب می شود روابط درونی و بیرونی ما رشد کند.

کودک انسانی باید همیشه همراه با این نوازش باشد، در آغوش پدر و یا مادر باشد، زمانی که مادر به او شیر می دهد به چشمان او خیره شود و با کلامی نرم و آهسته با او صحبت کند، نور کم باشد، گرما و بوی مادر و صدای قلب مادر که او ماه هاست که با آن آشناست همه حالتی از این نوازش است، دست و پای کودک را باید نوازش کرد، حتی توصیه می شود که مادر و نوزاد پوشش کم و سبکی داشته باشند تا امکان تماس پوستی میان مادر و کودک باشد، در دختران پوست بیش از ۱۰ برابر حساس تر هست و آنها به این ارتباط محتاج تر هستند.

این ارتباط پوستی سبب سلامت روانی می شود.

در جهان کودکان دو ساله کشور یوگاندا سالم ترین کودکان نه از نظر احساس و عاطفی که حتی از نظر رشد ادراکی هستند. علت این است که مادران از بدو تولد کودکان را عریان یا نیمه عریان به بدن و یا لباس خود می بندند و با آنها حرکت می کنند.

امروزه می دانیم که این نوازش برای انسان زندگی می آفریند و نبود این نوازش آن چنان ما را تشنه نوازش، ارتباط با دیگران و گدای محبت و به دنبال عشق دویدن می کند که تمام زندگی ما رابه نوعی دراختیار می گیرد و یا همه این موارد را رد و نفی کرده و خود را بی نیاز از همه این ارتباطات می دانیم و از هرگونه نزدیکی و دوستی پرهیز می کنیم و آن را یک دروغ، فریب و یک بازی می دانیم علت این است که یا ما در دوران کودکی از آن محروم بوده ایم و یا کسانی که ادعای محبت به ما را می کردند، چون ما را نوازش نکرده اند و یا ما را تنبیه کرده اند به این نتیجه رسیدیم که محبت و عشق همراه با تنبیه و درد است لذا از آن فراری هستیم.

در نتیجه اگر بزرگسالانی هستند که یا بیش از حد به این نوازش اهمیت می دهند و یا کسانی هستند که اصلا چنین نوازشی را نمی خواهند و یا کسانی که وحشت از عشق و دوستی و نزدیکی دارند، اغلب به خاطر نبود نوازش در دوران کودکی بوده است.

در طی آزمایشی که بر روی دسته ای از موش های آزمایشگاهی برای معالجه بیماری شبیه سرطان صورت گرفت به چند گروه از این موش ها در مکانهای مختلف داروی یکسانی داده شد، سپس متوجه شدند که در یک جا موش ها بهبودی بیشتری پیدا کردند، در حالیکه موش ها همانند هم و دارو هم به اندازه یکسان به آنها تزریق می شد، پس از بررسی مشخص شد که یکی از دانشجویان که مسئول آزمایشگاه در شیفت شب بوده است، از آنجا که به حیوانات بسیار علاقه داشته بود تک تک موش ها را شبانه نوازش می کرد و همین نوازش موجب بهبودی بیشتر در موش ها شده بود.

ما همگی محتاج این نوازش هستیم این نوازش با نگاه، کلام و مهم تر از همه با بدن یا همان چیزی که به عنوان لمس می شناسیم که کودک شدیداً به این نوازش احتیاج دارد، اینکه ما دست نوازش بر سر آنها بکشیم؛ آنها رادر آغوش بگیریم و با نگاهی مهربان و کلامی پر از شور و امید و عشق با آنها گفتگو کنیم همان نوازش رادر وجود آنها ایجاد کردیم.

امروزه گفته شده که یک مرد در طول روز حداقل ۱۲ بار و یک زن حدود ۲۰ بار خواستار این نوازش هستند و نبود این نوازش حتما در زندگی گرفتاری ایجاد می کند.

به همین جهت است که گزارش شیرخوارگاه ها به ما نشان می دهد؛ زمانی که پرستاران به نوزادان رسیدگی نمی کنند و آنها را نوازش نمی کنند و فقط از طریق شیشه به آنها شیر می دهند بعد از دو سه روز از این ماجرا زمانی که به سراغ نوزادان می روند متأسفانه می بینند که نوزادان مرده اند. در همه جای جهان زمانی که کودک انسانی مورد نوازش قرار نگیرد می تواند حتی به مرگ او منجر شود.

ایجاد این ارتباط از نظر شیمیایی و وحتى بارالکتریکی در بدن و مغز کاملاً شناخته شده است. پس در خانه ای می توان گفت که اصول پرورش و تعلیم و تربیت رعایت شده است که ما بتوانیم خانه ای داشته باشیم که از عشق بین پدر و مادر، محبت میان همه اعضای خانواده و نوازش برخوردار باشیم.